

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر عباس آزادیان



خسونت

قسمت دوازدهم

تأثیرات روحی و روانی خسونت در خانواده

دیگر سخن گفتن

از زندگی، زیبایی

حقیقت نیست

خاطره ای است

پرتو نوری علاء

قبلاً اشاره کردم که ۳۰٪ زنان در آمریکا به دست همسران و یا کسانی که با آنها در ارتباط نزدیک هستند مورد آزار قرار میگیرند.^۱ اما معنای خسونت در خانواده چیست؟ چه رفتارها و برخوردهائی شامل تعریف خسونت علیه زنان میشود؟

^۱ U.S. Department of Justice, Intimate Partner Violence, 1993-2001 (Washington, DC: Office of Justice Programs, Bureau of Justice Statistics, February 2003)

در بحث در مورد سالمندان خشونت علیه سالمندان را تعریف کردم و انواع آنرا بیان کردم. تقسیم بندی مشابهی را در مورد خشونت علیه زنان میتوان در نظر گرفت. مهمترین مسأله در تعریف خشونت تلاش مکرر خشونتگر برای آسیب رساندن، تحت تسلط در آوردن و یا تحقیر کردن طرف مقابل میباشد.

خشونت فیزیکی:

هر گونه استفاده از زور و قدرت برای کنترل کردن فرد دیگر خشونت فیزیکی است. معمولاً خشونت فیزیکی به اندازه فرد و توان فیزیکی او بستگی دارد. معمولاً فرد قویتر - مرد- برای تحت کنترل درآوردن و یا به اصطلاح سر جای خود نشان دادن زن از خشونت فیزیکی استفاده میکند. حداقل به سه شیوه خشونت فیزیکی میتواند مورد استفاده قرار بگیرد: برخورد فیزیکی مستقیم، استفاده از یک وسیله و سلاح و بالاخره مورد فشار قرار دادن با تهدید فیزیکی.

برخورد مستقیم فیزیکی میتواند شامل هل دادن و کشیدن و گاز گرفتن و کشیده زدن و یا لگد زدن، مو کشیدن و تف کردن بشود. زدن سر به دیوار، به زور مانع حرکت کسی شدن، روی فرد نشستن، تلاش برای خفه کردن و غیره انواع دیگر خشونت مستقیم فیزیکی میباشد.

استفاده از سلاح میتواند شامل پرتاب کردن یک شیء به طرف فرد، استفاده کردن از ابزار تیز مثل چاقو و غیره، و یا استفاده از سایر وسایل - مثل آتش، چوب و سلاحهای گرم- باشد. با سرعت رانندگی کردن، سعی در زیر گرفتن فرد به وسیله ماشین هم از سایر انواع خشونت با سلاح به حساب می آید. در همین چهارچوب پرتاب کردن اشیاء، شکستن اشیاء یا به دیوار کوبیدن یا پاره کردن و از بین بردن مایملک فرد دیگر را هم میتوان در نظر گرفت.

در را به روی کسی بستن و اجازه ورود و یا خروج ندادن، پشت ماشین ایستادن و اجازه حرکت ماشین را ندادن، گرفتن پول و مدارک مختلف و در نتیجه محدود کردن امکان حرکت آزاد فرد و یا قطع کردن تلفن از انواع دیگر آزار فیزیکی شمرده میشوند.

آزار روحی-عاطفی:

آزار عاطفی را میتوان استفاده از کلام، عمل و یا بی عملی و یا هر برخورد عاطفی دیگری در نظر گرفت که به منظور کنترل کردن، تسلط پیدا کردن و یا تحقیر یک فرد صورت میگیرد. از این زاویه تمام آزارهای فیزیکی لزوماً آزارهای روحی-عاطفی هم میباشد و یا آزارهای روحی-عاطفی را در خود دارند.

تهدید به مرگ، تهدید به استفاده از خشونت، و آسیب رساندن به بچه ها از بارزترین و شدید ترین نموده های آزار روحی به شمار می آیند. حتا خودداری از قدردانی از کارهای صورت گرفته، نشان ندادن عشق و علاقه، بی اعتنائی کردن، انتقاد بی جا کردن نیز در شمار آزارهای روحی به حساب می آیند. خرج کردن بی رویه پول، محدود کردن استفاده از پول و سایر امکانات رفاهی، حسادت شدید، کنترل و تعقیب دیگری از جمله رفتارهایی به حساب می آیند که تأثیرات عمیق روحی به جا گذاشته و جزء خشونتهای روحی- روانی دسته بندی میشوند. همچنین مورد خنده و استهزا قرار دادن، تهدید به گرفتن بچه ها از دیگری و حتی تهدید به خودکشی عوارض عمیق روحی بر روی فرد مقابل دارد و در نتیجه جزو آزارهای روحی و روانی به حساب می آیند.

خشونت جنسی:

هر رفتار جنسی که به قصد توهین، بی احترامی، تحقیر، کنترل و آزار فرد دیگری صورت گیرد و یا هر رفتار جنسی که بدون موافقت فرد دیگر صورت گیرد خشونت جنسی تلقی میشود. این تعریف اهمیت فوق العاده ای دارد زیرا در بسیاری از جوامع داشتن رابطه جنسی جزو وظایف همسری برای زن در نظر گرفته میشود و در نتیجه زن کنترل چندانی بر بدن خود نداشته و نمیتواند زمان و مکان و چگونگی رابطه جنسی مورد نیازش را تعیین کند. چنین اجباری به رابطه جنسی نا خواسته حتی با همسر، خشونت جنسی به حساب می آید. متأسفانه در بسیاری از موارد خشونت جنسی در پی خشونت فیزیکی اتفاق می افتد. یعنی بعد از اینکه زن مورد آزار روحی و روانی قرار میگیرد و کتک میخورد مورد خشونت جنسی هم قرار میگیرد. چنین رابطه جنسی نا خواسته و همراه با خشونت چیزی جز تجاوز جنسی نمیشود.

به کار بردن کلمات ناخوشایند جنسی و یا کسی را با عبارتهای زشت جنسی خطاب کردن، تماس نا خواسته به کسی و یا به زور رابطه جنسی داشتن جزو انواع آزارهای جنسی به حساب می آیند. هر نوع رفتار جنسی دیگری که مورد پذیرش فرد مقابل نباشد، مثل اجبار به پوشیدن لباسهای تحریک آمیز و یا اجبار به داشتن رابطه جنسی به شکلی که مورد قبول فرد نمیشود، و یا اجبار به رابطه جنسی با فردی ثالث و یا ایجاد درد ناخواسته هنگام رابطه جنسی از انواع آزار جنسی به حساب می آیند. باید توجه داشت که معمولاً فرد خشونت گرا تنها به یک نوع آزار اکتفاء نمیکند و ممکن است از آزار روحی و روانی شروع کند و سپس از آزار فیزیکی و جنسی هم استفاده کند.

الن پنس^۲ در کتاب خود^۳ رفتارهای خشن علیه زنان را به ۸ دسته تقسیم میکند:

آزار اقتصادی شامل محدود کردن زن برای پیدا کردن شغل و یا گرفتن پول او و ندادن مقرری و غیره میباشد. **آزار جنسی** شامل مجبور کردن زن به رابطه جنسی علی رغم میل او و یا **آزار فیزیکی** رساندن به اعضای جنسی زن و یا او را به بازیچه امیال جنسی بدل کردن میباشد. آزار از طریق تهدید بچه ها شامل ایجاد احساس گناه در مورد کودکان و یا تهدید به ممانعت از دیدار بچه ها میشود. **آزار روحی** شامل توهین کردن، فحش دادن و دیوانه و غیره خطاب کردن میشود. چهار دسته دیگر آزار شامل **منزوی کردن** به از طریق کنترل کردن کارهایی که فرد میتواند انجام بدهد و نیز محدودیت برای دیدار و ارتباط با دیگران و جاهائی که فرد حق رفتن به آنها را ندارد میباشد. **استفاده از حقوق برتر** که شامل تصمیم گرفتن یک جانبه در موارد مهم زندگی و پادشاه خانه بودن و با همسر مثل مستخدم رفتار کردن و **تهدید کردن** که به خشونت علیه زن و محدود کردن او میشود و بالاخره شیوه **تسلط طلبی** بی رویه بر زن از طریق تهدید به نابودی آنچه متعلق به اوست میباشد.

الن پنس بر این باور است که هدف اصلی خشونت در خانواده حفظ قدرت و تسلط در رابطه زناشویی میباشد. روشهایی که برای این کنترل به کار برده میشود مداوم، تکراری و به شکل سیستماتیک اعمال میشود. ستراتیژی رابطه خشن ایجاد و حفظ ترس و ایجاد و حفظ احساس نا توانی و بی پناهی زن و در نهایت در هم شکستن اعتماد به نفس او میباشد.

^۲ Ellen Pence

^۳ Pence, E., In Our Best Interests: A Process for Personal and Social Change (Duluth: Minnesota program development, 1987)

تأثیرات روحی و روانی خشونت در خانواده

این غریبه کیست

که سپیده در دستانش میروید

و شهر نمناک است

از بوی اشک

عاطفه گرگین- چه غریبانه

در بررسی مسأله انواع خشونت علیه زنان اشاره کردم که زن آزاری و خشونت علیه زنان به رفتارهای مکرری گفته میشود که در جهت تحقیر و کنترل زنان به کار برده میشود.

در چهارچوب زندان و زندانی و گروگان گیری و گروگان گرفته شده ها، که راه گریزی از اسارت خود ندارند، خشونت و شکنجه تکراری و طولانی قابل تصور است. ولی در اکثر خانه هایی که زنان مورد آزار قرار میگیرند میله های زندان وجود ندارد و سیمهای خاردار به دور خانه کشیده نشده است. چرا این زنان خشونت دیده از زندگی درآور و پر از شکنجه خود نمیگزینند؟ چرا زنان در چنین روابط آزار دهنده ای میمانند و در نتیجه رفتار مکرر خشونت آمیز علیه آنها تکرار میشود؟

جوڈیت هرمان⁴ یکی از محققان سرشناسی است که در کتاب برجسته خود "ضربه های روحی و بهبود"⁵ به نقش اسارت روحی در تداوم خشونت اشاره میکند. از نظر او باور به اینکه "خانه من قلعه امن اوست باعث شده است که باور عدم دخالت در زندگی خصوصی انسانها ریشه های عمیقی پیدا کند و در نتیجه این واقعیت که خانه میتواند زندان زنان و بچه هایی باشد که در آن زندگی میکنند نادیده گرفته شود." در خانواده های پر تشنج باز دارنده های فیزیکی در مقابل فرار از اسارت کمتر وجود دارند. در اکثر خانه ها جلوی پنجره ها میله ای وجود ندارد و در خانه از بیرون قفل نشده است (هر چند مواردی که عوامل فیزیکی برای جلوگیری از خروج زن از رابطه خشن به کار برده میشود چندان نادر هم نیست). پس علت اینکه زنان و بچه ها در چنین روابطی باقی میمانند چیست؟ از نظر جوڈیت هرمان زنان به وسیله الزامهای اقتصادی، اجتماعی، روانی و حتی قانونی و البته فیزیکی به اسارت در می آیند. این اسارت فرد را در ارتباط دراز مدت با کسی که او را رنج میدهد و به او آسیب میرساند قرار میدهد. این ارتباط دراز مدت بر اساس کنترل زورگویانه⁶ میباشد.

در نوشته ای در مورد جنبه های روحی و روانی شکنجه گران اشاره کردم که اکثر کسانی که دست به شکنجه میزنند انسانهایی هستند که ظاهراً از بیماری روحی و روانی رنج نمیبرند و به اصطلاح افراد طبیعی و سالم به حساب می آیند. این واقعیت در مورد مردانی که در چهارچوب خانواده دست به خشونت میزنند هم صادق است. جنبه های مشترک فراوانی بین این دو شکل از خشونت وجود دارد.

⁴ Judith Herman

⁵ Herman, Judith 1992 Trauma and Recovery: The aftermath of violence- from domestic abuse to political terror Basic Books.

⁶ Coercive control

باید در نظر داشت که ریشه های بیولوژیک قوی در انسانها برای ارتباط داشتن با دیگران وجود دارد. در زمانهای دشوار و هنگامی که فشارهای زندگی زیاد است این غریزه ایجاد ارتباط با دیگران در خدمت انسان است و باعث ترغیب انسان به کمک گرفتن از دیگران میشود. وقتی انسانها دچار سوانح شدید میشوند و یا به شدت مورد آزار قرار میگیرند ممکن است کیفیت ارتباط آنها با دیگران شکل منطقی خود را از دست بدهد و فرد بدون تفکر دچار نزدیکی احساسی و عاطفی بدون منطق بشود.

افراد ضربه خورده، تحت فشار قرار گرفته و زجر دیده – مثلاً کسانی که مورد شکنجه واقع شده اند و یا زنان مورد آزار قرار گرفته- برای ایجاد احساس آرامش ممکن است به آماده ترین منبع ارتباطی موجود نزدیک شوند و نزدیک بمانند. در مورد زن کتک خورده این فرد کسی جز شوهر نمیباشد. ازدواج بعضی از شکنجه شدگان در زندانهای جمهوری اسلامی با شکنجه گران نشان از این زاویه قابل بررسی است.

شباهت شکنجه و خشونت در خانواده به موارد فوق محدود نمیشود. فضای زندان و فضای خانواده خشن تشابهات فراوانی دارند که شامل موارد زیر میشود:

- ۱- در اسارت فرد شکنجه گر به مهمترین فرد در زندگی فردی که مورد شکنجه قرار میگیرد بدل میشود.
- ۲- چهارچوب روحی و روانی فرد شکنجه شده به وسیله فرد شکنجه گر شکل داده میشود.
- ۳- فرد شکنجه گر از این محدودیت روحی و روانی زندانی استفاده میکند و او را از لحاظ روانی وابسته به خود میکند.
- ۴- هدف اصلی شکنجه گر اسارت فکری و در هم شکستن روحی و روانی فرد اسیر میباشد.
- ۵- این هدف از طریق کنترل تمامی جنبه های مختلف زندگی فرد اسیر حاصل میشود.
- ۶- فرد شکنجه گر در نهایت نیاز به توجیه رفتارهای غیر انسانی خود دارد.
- ۷- شکنجه گر برای توجیه این رفتارها سعی میکند تأیید فرد شکنجه شده را به طرف خود جلب کند تا آنجا که در مواردی حتی میتواند در این نیاز به تأیید تا آنجا پیش برود که احترام و حتا عشق فرد شکنجه دیده را به طرف خود جلب کند.

جرج اورول^۷ در کتاب خود این رابطه ریشه گرفته در اسارت را به این نحو بیان کرده است:

"ما به اطاعت منفی راضی نیستیم، یا به تسلیم شدن شرم آور. وقتی که بالاخره به ما تسلیم شدی، باید بر اساس اراده آزاد خود تو باشد. فرد یاغی را تا وقتی که در مقابل ما ایستاده است نابود نمیکنیم. او را تغییر میدهم، اندیشه درونی او را تسخیر میکنیم، شکل دوباره به او میدهم. ما تمام زشتیها و توهمات را در درون او میسوزانیم، او را به طرف خود می آوریم، نه در ظاهر، بلکه به طور واقعی در قلب و در روح."

جودیت هرمان بر این باور است که میل به کنترل کامل اساس تمامی اشکال سلطه زورگویانه میباشد. از این زاویه شکنجه در زندانهای سلطه گران و آزار دیدن در خانه ای که باید محیط امن و آسایش فرد باشد شباهتهای زیادی پیدا میکند.

در این رابطه است که مفهوم "سندرم زنان کتک خورده" مطرح میشود.^۸

⁷ Orwell, George. 1984 Page 210. New York: New American Library. Signet classic edition, 1949

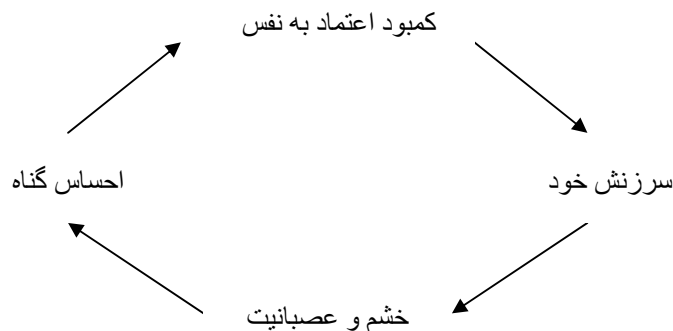
⁸ Battered wife syndrome

سندرم زنان کتک خورده

در هنگام بررسی تأثیرات روحی و روانی خشونت در خانواده به طور مکرر به زنانی بر میخوریم که دچار انفعال و احساس ناتوانی شدید شده اند و شور و شوقی برای خروج از موقعیت زجر آور خود ندارند. محققان نشان داده اند که این واکنش روحی در زنان مختلف جنبه های مشترک زیادی دارند و این جنبه های مشترک تحت عنوان "سندرم زنان کتک خورده" خلاصه شده است. "سندرم زنان کتک خورده" در مورد زنانی که مورد خشونت شدید قرار گرفته اند به کار برده میشود و اشاره دارد به عوارض و تأثیرات خشونت مکرر بر زنان.

اجازه بدهید به بعضی از این علایم بپردازیم:

- ۱- اعتماد به نفس پائین: اعتماد به نفس بسیاری از زنان در روابط خشونت آمیزی که اسیرش شده اند پائین است و بسیاری از آنان از هیچ اعتماد به نفسی برخوردار نیستند. این پائین بودن اعتماد به نفس تا حدی است که وقتی زن مورد خشونت قرار میگیرد خود را سرزنش میکند و باور میکند که لایق زندگی و رابطه ای بهتر از این رابطه تحقیر آمیز و خشن که درگیر آن است نمیشود. در واقع انتقادهای و سرزنشهای مداوم مرد خشونتگر در باور زن جای میگیرد، آن سرزنشها را درونی میکند و نهایتاً میپذیرد که لیاقتش چیزی بیشتر از این زندگی خشن نیست.
- ۲- احساس مسؤولیت: "زنان کتک خورده" میپذیرند که آنها مسؤول رفتارهای خشونت آمیز همسرشان میباشند. این پذیرش از طریق درونی کردن سرزنشها صورت میگیرد. زن کتک خورده استدلال میکند که اگر وقتی شوهرش مست وارد خانه شد سکوت میکرد و یا به اتاق خود میرفت مورد خشونت قرار نمیگرفت. مطالعات متعدد چاپ شده و تجربه کلینیکی من نشان میدهد که در بسیاری از موارد، جدا از واکنش زن به موقعیت پیش آمده، خشونت اتفاق می افتاد. واقعیت این است که زنی که کتک میخورد کنترلی در رفتار همسرش ندارد و خشونت - جدا از رفتار او - اتفاق می افتد. صرف نظر از اینکه زن به کارهای خانه برسد یا نه، از بچه ها نگه داری کند یا نه، غذا آماده کرده باشد یا نه خشونت اتفاق می افتد. اما از آنجائی که "زن کتک خورده" از اعتماد به نفس پائینی برخوردار است خود را سرزنش میکند و خود را مقصر میدانند و باور دارد که شایسته سرنوشتی بهتر از آنچه نصیبش شده نمیشود. جالبتر اینکه هر چقدر "زن کتک خورده" بیشتر سعی کند به خواسته های مرد خشونت گر تن بدهد تنشها بیشتر میشود، خشونت افزایش می یابد و در نتیجه اعتماد به نفس زن بیشتر خدشه دار میشود و احساس کنترل او کمتر و کمتر میشود.
- ۳- احساس گناه: "زنان کتک خورده" احساس ناتوانی میکنند. احساس میکنند که به اندازه کافی کار نکرده اند تا مانع خشونت همسرانشان بشوند. فکر میکنند که تقصیر آنها است که مسایل بهتر نمیشود و رفتار شوهرشان هنوز خشونت آمیز است. در نتیجه این احساس ناتوانی برای بهتر کردن شرایط زندگی خانوادگی آنها احساس گناه میکنند. از طرف دیگر وضعیت موجود باعث خشم آنها میشود و از آنجائی که نمیتوانند خشم خود را بیان کنند آنرا متوجه خود میکنند و به سرزنش خود میپردازند و احساس گناه خود را بیشتر میکنند. بدین ترتیب زنان اسیر دور باطل کمبود اعتماد به نفس، سرزنش خود، احساس خشم و عصبانیت از ناتوانی خود و احساس گناه میشوند.



۴- احساس ناتوانی و بی پناهی: در اواخر دهه ۱۹۶۰ در تحقیقات روانشناسی و روانپزشکی مفهوم "بی پناهی" فرا گرفته شده^۹ مطرح شد. در آن سالها در پی مطالعاتی بر روی سگها و موشها نشان داده شد که موشهائی که کنترل بر شرایط نا مساعد خود نداشتند بیشتر از موشهائی که بر شرایط نا مساعد خود کنترل داشتند دچار افسردگی میشدند. مارتین سلیگمن^{۱۰} روانشناس و نویسنده ای آمریکائی است که در آن سالها در دانشگاه پنسیلوانیا کار میکرد. سلیگمن در یکی از اولین مطالعاتش نشان داد که سگهائی که هنگام شنیدن صدای زنگ مورد شوک الکتریکی مداوم قرار گرفته بودند، وقتی بعدها صدای زنگ را می شنیدند حتی سعی نمیکردند فرار کنند. سگها حتی سعی نمیکردند از این موقعیت دردناک خود را نجات دهند. در واقع سگها یاد گرفته بودند که برای جلوگیری از شوک الکتریکی کاری نمیتوانند بکنند و دچار تسلیم محض شده بودند. زنانی که مورد خشونت مداوم قرار میگیرند و راه گریزی هم نمی یابند در نهایت دچار این احساس ناتوانی عمیق میشوند و در نهایت از هر تلاشی برای تغییر شرایط خود دست برمیدارند.

باقی دارد

^۹ Learned helplessness

^{۱۰} Martin Seligman